

به نام خدا

مقدمه‌ای بر شناخت «کرانه گمنام»؛

چرا کهگیلویه و بویراحمد؟

جستاری در مفهوم تاریخی واژه کهگیلویه و بویراحمد و جغرافیای تاریخی آن

نوروز رجبی

کارشناسی ارشد باستانشناسی از دانشگاه تربیت مدرس

عضو هیئت علمی گروه باستانشناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مردشت

و

عضو انجمن ایرانشناسان کشور

متولد ۱۳۵۷

آدرس: استان فارس - مردشت - کیلومتر ۲ جاده تخت جمشید - دانشگاه آزاد اسلامی -

گروه باستانشناسی

تلفن تماس: ۰۹۱۲۶۱۷۰۴۳۳

۰۷۲۸ - ۳۳۳۸۶۹۴ - ۹

شهریور ۱۳۸۴

چکیده

مناطق کوهستانی جنوب غربی ایران - استان کنونی کهگیلویه و بویراحمد - بواسطه قرار گرفتن میان دو واحد طبیعی مرتبط و متفاوت اطراف خود - دشت های فارس و جلگه خوزستان - که دو کانون عمده فرهنگی و تمدنی ایران زمین محسوب میشوند، از دیرباز به جهات مختلف از اهمیتی ویژه برخوردار بوده است. این منطقه کوهستانی در دورانهای پیش از اسلام علیرغم آنکه بنظر میرسد تابعی از دو کانون فرهنگی مجاور خویش باشد دارای ساختار مستقل بوده است. واژه مرکب کهگیلویه و بویراحمد که امروزه بر جغرافیای خاصی اطلاق میگردد روایتگر بخشی از تاریخ، فرهنگ قومی و جغرافیای تاریخی این مناطق است که بخشی از این واژه از صدر اسلام تاکنون بر جغرافیایی وسیعتر از آنچه ما اکنون می شناسیم دلالت داشت. متون تاریخی بخوبی این مسئله را بازگو مینماید و آنچه در این میان جالب مینماید محدوده قلمرو جغرافیای تاریخی این نواحی است که در گذشته عمدتاً گستره آن تا حدودی ثابت بوده و کمتر انفعاک پذیر گردید. چارچوب تقسیماتی ایران شهر در دوره ساسانی نشانگر آن است که این مناطق کوهستانی بیشتر در قالب دو ولایت قباد خوره (ارجان) و بازرنگ (بازرنج) اداره میشد. در دوره اسلامی نقش ارجان (ارگان= احترام، ارزش) در اداره مناطق کوهستانی از بین رفت و از همان آغاز این منطقه کوهستانی به دو بخش گیلویه (جیلویه) و بازرنگ (بازرنج) تقسیم گردید. از آنجا که ساکنان این مناطق کوهستانی کوچروهایی با نظام سیاسی ایلی بودند لذا به این مناطق رم (زم) میگفتند و همین مسئله باعث گردید تا ساکنان این نواحی بیشتر به عنوان یک کل مطرح باشد که جدا کردن آن چه بسا ممکن نبود. بنظر می رسد محیط طبیعی مهمترین عامل در ثابت بودن جغرافیای تاریخی و همچون زاگرس پذیرش مردمانی با الگوی خاص معیشتی و زیستی، سیاسی و اجتماعی بوده است. بنا به گزارش جغرافیادانان اسلامی واژه کهگیلویه در قرن سوم هجری و واژه بویراحمد در قرن نهم بر این مناطق اطلاق گردید.

مقدمه‌ای بر شناخت «کرانه گمنام» (*): چرا کهگیلویه و بویراحمد؟

جستاری در مفهوم تاریخی واژه کهگیلویه و بویراحمد و جغرافیای تاریخی آن

نوروز رجیبی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت

درآمد:

مناطق مرتفع کوهستانی جنوب‌غربی ایران - که به طور نسبی با جغرافیای سیاسی کنونی استان کهگیلویه و بویراحمد مطابقت دارد - بواسطه قرار داشتن میان دو واحد مرتبط و مستقل طبیعی دشت فارس و جلگه خوزستان که دو کانون تمدنی و فرهنگی عمده در ایران قلمداد میشوند، از زوایای متعدد دارای اهمیت ویژه است. برای درک چنین جایگاهی شناخت جغرافیای تاریخی این منطقه که در گذشته با این دو کانون به طور فزاینده‌ای مرتبط بوده است ضرورتی انکار ناپذیر مینماید. این استان که اکنون از لحاظ تقسیمات کشوری دارای جغرافیای اداری و سیاسی مشخص و مستقلی است در گذشته عمدتاً بخشی از فارس و به میزان کمتری بخشی از خوزستان محسوب میشد و چون این استان کمتر دارای گذشته تاریخی مستقلی بوده بالطبع جغرافیای آن نیز از این امر پیروی نموده است. اطلاق نام «کهگیلویه و بویراحمد» - که مفهومی تاریخی و جغرافیایی است - بر این نواحی روایتگر بخشی از تاریخ و جغرافیای آن است که سعی خواهد شد بکمک متون تاریخی بخشی از حقایق پنهان مانده در لابالای کتب بررسی، مطالعه و تبیین گردد.

منطقه کوهستانی جنوب‌غربی ایران در دوره‌های پیش از اسلام:

مدارک و منابع بین‌النهرینی (میانرودان) در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد به کوه‌نشینان ناآرامی در کوهستانهای شرقی سوزیانا (خوزستان) و زاگرس (هینس ۱۳۷۶: ۹۶) که از آنان تلقی «مارهای گزنده کوهستان» (مورتگات ۱۳۷۷: ۱۰۵) داشتند و خاک و شهرهای آنان را مورد تاخت و تاز قرار میدادند و با خاک یکسان مینمودند اشاره دارد. به نظر میرسد بخش عمده‌ای از خاستگاه و زیستگاه این کوه‌نشینان ناآرام در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد با نواحی استان کنونی کهگیلویه و بویراحمد مطابقت نسبی داشته باشد. البته جغرافیای این گروهها در مناطق کوهستانی همچون امروز (استان کنونی کهگیلویه و بویراحمد) یکپارچه نبوده و به صورت فدرال در تسلط حکومت عیلام بود.

از جمله مراکز فدراتیو عیلام (هینس ۱۳۷۶: ۷۳) در مناطق کوهستانی و در هزاره سوم، دوم و نیمه اول

(*) «مرفولوژی کرانه گمنام» نوشته نصر احمدی نخستین اثر ارزشمندی است که درباره استان کهگیلویه و بویراحمد در سال ۱۴۵۵ به رشته تحریر درآمد. نویسنده که کارشناس سازمان برنامه و بودجه در سال ۱۳۵۵ بود کتاب خویش را از منظر راهبردی و رهیافتی درباره علل محرومیت و فقر این سامان نگاشت.

هزاره اول پیش از میلاد که منابع بین‌النهرینی و عیلامی به آنها اشاره دارند «هیدالی» (هیدالو)، «هوهنوری» (هوهنور)، «انشان» (انزان) و «ایپیر» میباشند. هینس زبان‌شناس برجسته عیلامی منطقه ارجان دوره ساسانی و آغاز اسلامی را که در نزدیکی بهبهان و کهگیلویه قرار دارد با هیدالی (هیدالو) (هینس ۱۳۷۶؛ ۱۸۴) و منطقه باشت در مناطق کوهستانی و مرتفع بالادست گچساران را با هوهنوری (هوهنور) (هینس ۱۳۷۶؛) مطابقت میدهد و یکسان میداند. به طور اتفاق و بدنبال عملیات راهسازی در نزدیکی بهبهان شواهد کم نظیری از فرهنگ و هنر عیلامی به جهانیان معرفی شد (صراف ۱۳۶۹). از دیگر منابع ارزشمند فرهنگ، مذهب و هنر عیلامی نقش برجسته کورانگون در کنار رودخانه فهلیان نورآباد است که بر سر راه ارتباطی شوش به انشان (صراف ۱۳۷۲، هینس ۱۳۷۶) قرار گرفته و از دیرباز در محدوده جغرافیای فرهنگی، تاریخی و طبیعی این منطقه قرار داشت

مدارک اندک ما از دوره هخامنشی نشان میدهد که این منطقه کوهستانی در دوره هخامنشی بعنوان بخشی از خوزی (خوزستان) به حساب میامد (استرابون ۱۳۸۳). در حالیکه هنوز انطباق ساکنان این منطقه با قوم «کیسی» (اوکسی) (کاسو) که هرودوت از حضور آنان در این مناطق خبر میدهد و گویا آنان با اسکندر مقدونی بهنگام فتح و غارت ایران برخوردی داشتند مورد مباحثه است، بسیاری را عقیده بر اینست که معابر و گذرگاههای کهگیلویه (عمدتاً تنگ تکاب در مسیر قدیم بهبهان به دهدشت را مناسب میدانند) مناطقی بودند که آریوبرزن سردار شجاع و گمنام ایرانی با اسکندر مبارزه و مقابله کرد (پیرنیا ۱۳۴۴). گویا کیسیها حتی حاضر به پذیرش حکومت هخامنشیان نشدند و بهنگام عبور شاهان هخامنشی و نیز ایجاد امنیت راهها از آنان باج میگرفتند (غفاری ۱۳۷۸؛ ۵۴).

در دوره اشکانی حضور پادشاهی الیمایی را که برخی آنرا رستاخیز عیلام (Poots 2003) یا گونه یونانی سرزمین عیلام (فرای ۱۳۸۰؛ ۴۳۷) میدانند در منطقه کوهستانی هم منابع تاریخی (استرابون ۱۳۸۳) و هم مدارک و یافته‌های باستانشناسی تایید مینمایند (رجبی ۱۳۸۲، ۱۳۸۴). نقوش برجسته تنگ سروک بعنوان «مکانی مقدس» (فون‌گال ۱۳۷۸؛ ۱۴) بنا به گفته هنینگ «نماد قلمرو سلطنتی الیمایی» بوده است (Henning 1952). الیمایی در عصر اشکانی بواسطه قدرت فراوانش از خودمختاری برخوردار و کانون فرهنگ و هنر بوده است (فرای ۱۳۸۰؛ ۴۶۰).

در دوره ساسانی تصور روشنی از این منطقه تا قبل از تاسیس قباد خوره (وه از آمد کواد) (ارجان) (گاوبه ۱۳۷۷؛ ۲۲) نداریم. قراین تاریخی نشان میدهد منطقه کوهستانی کهگیلویه و بویراحمد در دوره ساسانی زیستگاه شبانکاره‌هایی بود که ساسانیان را بنیان گذاشتند (غفاری ۱۳۷۸؛ ۵۹) و گروههایی از این شبانکاره‌ها در مناطق وسیعی از فارس سکونت داشتند. در این زمان بخشهایی از غرب فارس (بیضاء) و منطقه بویراحمد ایالت بازرنگ ساسانی را تشکیل میدادند. با روی کار آمدن قباد (۴۹۸-۵۳۱ م) و تاسیس قباد خوره به عنوان مرکزیت مناطق کوهستانی بهتر میتوانیم تحولات مناطق کوهستانی را دنبال نماییم.

وجه تسمیه کهگیلویه و بویراحمد؛

کهگیلویه - واژه‌ای که امروزه بر جغرافیایی خاص اطلاق میگردد - روایتگر بخش عظیمی از تاریخ و هویت فرهنگی مردمانی است که در این نواحی ساکنند. عده‌ای در بررسی و ریشه‌یابی این واژه دچار اشتباه شدند، بگونه‌ای که این اشتباه منجر به تحریفی نگران کننده توسط برخی پژوهشگران شده است.

در فارسنامه ناصری آمده است؛ «این اسم را بر این بلوک برای آن گذاشتند که اگر کوهستان آن را نسبت به صحرای آن دهند از نیم ده یک بلکه چهار یک ده یک باز هم کمتر باشد و کیلو به کسر کاف تازی و سکون یاء دو نقطه و ضم لام و سکون واو، نام میوه‌ای است در کوهستان که در فارسی آن را کیالک و در اصفهان کویج و در تهران زالزالک گویند و درخت کیالک در کوهستان این بلوک بیشتر از همه جای مملکت فارس باشد و اگر آخر کلمه واو ساکن باشد، لفظ یه را بر آن بیفزایند. مانند بندر عسلو و مزرعه طغو و قریه دهو و فضلوشبانکاره که آنها را عسلویه، طغویه، دهویه و فضلویه گویند» (حسینی فسایی ۱۳۶۸: ۲۳۶). آنچه از این مطلب بر میاید «کُ» به معنای «کوه»، «کیلو» به معنای درخت «کیالک» (زالزالک) و «یه» پسوند مکان است. با تاسف چنین اشتباهی در فرهنگ‌های فارسی (معین ۱۳۷۵) و حتی در کتب درسی و متون آموزشی دانش‌آموزان دیده میشود (جغرافیای استان، کتاب درسی دوم دبیرستان).

چنین رهیافتی از این واژه نادرست است. نخست آنکه؛ درخت کیالک (زالزالک) در مناطق وسیعی از زاگرس میروید. دوم؛ مردمان این نواحی زالزالک را کیالک تلفظ نمی‌نمایند که «سیسه» تلفظ میکنند (بهاروند ۱۳۷۴: ۱۱۲) و از همه مهمتر اینکه متون تاریخی قرن سوم هجری گزارشی متفاوت و ارزشمندتر از چنین برداشت سطحی ارایه مینمایند؛ بدین معنی که وجه تسمیه این جغرافیا با نام یکی از رهبران جنبش‌های ملی - منطقه‌ای در قرون اولیه اسلامی مرتبط است.

بنا به نوشته استخری «و پادشاهان رمها کی بر درگاه ایشان هزار سوار کمتر و بیشتر باشد. رم زمیجان (زمیگان) کی آنرا رم جیلویه المهرجان (گیلویه مهرگان) بن روزبه خوانند. جیلویه (گیلویه) به این رم رفته بود از خمایگان (خمایگاه) سفلی از کوره استخر و خدمت سلمه کردی. چون سلمه فرمان یافت جیلویه (گیلویه) رم را به غلبه بگرفت از آن پس به وی باز خواندند و کار او به آنجا رسید کی بر آل ابودلف زد و برادر ابودلف، معقل بن عیسی را بکشت. پس ابودلف قصد و بیامد او را بکشت و سر او را برداشت و آل ابودلف تا آخر روزگار سر او را به فال نیک داشتند و مدتی آن سر بر نیزه کرده بودند و در پیش لشکر می‌بردند و کاسه سر او را در سیم گرفته بودند تا این وقت کی عمرولیث، احمد بن عبدالعزیز را به زرقان بشکست و آن تخت به دست وی افتاد. بفرمود تا بشکستند و ریاست رم هنوز در آل جیلو (گیلو) است» (استخری ۱۳۴۷: ۱۲۶).

به قطع گزارش استخری بدلیل اعتمادی که تاکنون مورخین و پژوهشگران نسبت به مطالب ایشان داشتند و از طرفی ایشان اهل استخر بود و بدلیل آشنایی نسبت به تحولات منطقه و جنبش گیلویه از اهمیت ویژه و درستی مطلب برخوردار است.

همانگونه که استخری آورده گیلویه (گیلو) (جیلویه) فرزند مهرگان فرزند روزبه از سرداران مناطق عشایر در قرن دوم بوده است و لذا ما میتوانیم مطمئن شویم قبل از ایشان نیز دو نفر از خاندانش که البته اسامی کاملاً ایرانی و ملی دارند در قرن اول و دوم هجری - دورانی از آن قلمداد سکوت و خاموشی میشود - از سرداران مناطق عشایری (شبانکاره؟) بودند و احتمالاً بر مناطق کوهستانی میان دشت فارس و جلگه خوزستان حکم میراندند و او توانسته مناطق وسیعی از فارس را متصرف شود. ظاهراً ایشان آنقدر توانایی داشت که توانست معقل بن عیسی دست نشانده معتصم خلیفه عباسی را در فارس شکست دهد. باید دانست قیامها و اعتراضات زیادی در سه قرن اول اسلامی در مخالفت با سلطه اعراب که با نژادپرستی ایرانیان را خوار و ضعیف می‌شمردند رخ نمود. از جمله این قیامها قیام بابک، مازیار، مرداویج، سنباد، استادسیس و بوده‌اند که قیام بابک را همین ابودلف به اتفاق افشین سرکوب کردند. ابودلف سردار نامی اسلام در عهد عباسی پس از شکست گیلویه (جیلویه) برای نشان دادن قساوت و جسارت خود که درس عبرتی برای دیگر کسانی باشد که در سر اعتراض می‌پروراند سر او را پس از بریدن در کاسه‌ای نقره‌ای قالب گرفت و دستور داد جلو سپاهیان بر نیزه حمل نمایند. آنگاه که نسیم صفاریان از شرق وزیدن گرفت عمرولیث صفاری احمد بن عبدالعزیز فرمانده سپاه عباسی را در زرقان و مرو دشت (نزدیک استخر) شکست داد و سر گیلویه را از نیزه پایین آورد و قلمرو آن را مجدداً در اختیار فرزندان گیلویه قرار داد. متأسفانه متون تاریخی اطلاعاتی فزاینده در اختیار ما نمی‌گذارند و ما از کیفیت و چگونگی حکومت فرزندان گیلویه در این سرزمین چیزی نمیدانیم. امام شوشتری در کتاب خود گزارشی شبیه گزارش استخری ارائه مینماید ولی به نظر میرسد منبع او نیز استخری باشد (امام شوشتری ۱۳۳۱: ۳-۱۹۲).

جغرافیای تاریخی کهگیلویه در دوره اسلامی؛

با فتح خوزستان و فارس در دوره عمر شیرازه سیاسی و اداری مملکت بهم ریخت و بالطبع با فتح ارجان (وه آمدکواد) (قباد خوره) در سال ۲۳ هجری که یکی از ولایتهای فارس بود و به نظر می‌رسد کنترل و اداره مناطق کوهستانی کهگیلویه را با خود داشت، مناطق کوهستانی نیز دچار نابسامانی شدند. هیچ اشاره و شواهد تاریخی دال بر فتح مناطق کوهستانی بین دشت فارس و جلگه خوزستان توسط اعراب مسلمان وجود ندارد و چه بسا باید گفت حلقه‌های عصیان و شورش‌های متعدد و پیاپی مردمان نواحی استخر و مقابله آنان با حاکمان عرب را جنبش گیلویه (جیلویه) کاملتر کرد. عربهای مسلمان در اداره ممالک فتح شده خود را بی‌نیاز از دانش و آگاهی ایرانیان نمیدانستند و لذا چارچوب اداره کشور را بر آنچه که در دوره ساسانی رایج بود، استوار ساختند. مناطق فتح شده را به ولایت‌های مختلف تقسیم و هر ولایتی را به عمال خلیفه با عنوان امیر یا عامل اداره واگذار می‌کردند (تقوی مقدم ۱۳۷۷: ۲۵).

جغرافیا نویسان قرون اولیه اسلامی با اندکی تفاوت چارچوب تقسیماتی اداره کشور در دوره ساسانی را که در اوایل اسلام اعمال میشد بازگو مینمایند. تقسیمات دوره ساسانی که فارس را به پنج ولایت تقسیم میکرد و ارجان غربی‌ترین آنان در مرز فارس و خوزستان بود و حداقل کنترل ممکن را بر بخشی از مناطق کوهستانی داشت همچنان در دوره اسلامی پایدار ماند (استخری ۱۳۶۸: ۹۷-۱۳۵). لسترنج اظهار میدارد

این تقسیم‌بندی تا دوره مغول بحال خود باقی ماند (لسترنج ۱۳۶۴؛ ۲۶۶). البته مقدسی بجای پنج ولایت (کوره) شش ولایت (کوره) را نام می‌برد (مقدسی ۱۳۶۱؛ ۴۲۱). علاوه بر این آنان به پنج یا چهار رم (زم) - بمعنی جمعیت، قبیله - اشاره دارند که در فارس حضور داشتند. ابن خردادبه نخستین کسی است که در قرن سوم هجری به رم (زم) حسن ابن جیلویه یا بازرنگان اشاره دارد (ابن خردادبه ۱۳۷۰؛ ۳۷). وی رموم (زموم) فارس را چهار رم (زم) میدانند در حالیکه بنظر میرسد گزارش استخری دقیقتر و صحیح‌تر باشد. استخری در قرن چهارم هجری می‌نویسد: «و اما رموم پارس پنج است. چند جایگاه در پارس کی آنرا به رم بازخوانند و مراد از آن قبیله باشد. یکی از همه بزرگتر رم جیلویه است، رم زمیجان خوانند (استخری ۱۳۴۷؛ ۹۶). «هر رمی را شهری و ناحیتی هست و آنجا رئیسی باشد کی خراج و معاملت به ضمان دارد و بدرقه راهها برو باشد. و رم جیلویه کی به زمیجان بازخوانند نزدیک سپاهان است و طرفی از کوره استخر و طرفی از کوره سابور و طرفی از کوره ارجان در این جمله بود. حدی سوی بیضاء دارد و دیگر سوی حدود سپاهان و سه دیگر سوی خوزستان و حدی سوی ناحیت سابور و هرچه در این حدود باشد دیه و شهر جمله در شمار این رمه آید (استخری ۱۳۴۷؛ ۱۰۲).

استخری چهار رم دیگر را «رم احمد ابن الیث یا لوالجان»، «رم حسین ابن صالح یا رم دیوان»، «رم شهریار یا رم بازرنگان» و «رم احمد ابن حسین یا رم کاریان» ذکر میکند. وی در توصیف رم بازرنگ (بازرنج) که با منطقه بویراحمد مطابقت دارد گوید: «در این عمال اسپاهان صنفی از بازرنگان باشند به رم شهریار، و از این بازرنگان چیزی در عمال پارس نیست، لیکن ضیاع و اسباب دارند» (استخری ۱۳۴۷؛ ۱۰۲). در حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱) و در فصول پنجم و ششم آن توصیفی از کوهها و معادنی که بین فارس و خوزستان واقع‌اند آمده و از رودها و کوههای کهگیلویه اطلاعاتی در اختیار می‌گذارد (نامعلوم ۱۳۷۲؛ ۱۳۲).

ابن حوقل می‌نویسد: «اما رموم فارس پنج است، بزرگترین آنها رم جیلویه (گیلویه) معروف به رم زمیجان (زم زمیجان) است، اما رموم (زموم) فارس هر منطقه شامل قراء و شهرها به طور مجتمع می‌باشد، خراج هر منطقه به یکی از بزرگان اکراد سپرده شده (۲) و اصلاح امور آنجا، فرستادن کاروانها، نگاهداری راهها، انجام دادن امور سلطان و اجرای فرمانهایش بر عهده اوست و این مناطق ممالکند. اما رم (زم) جیلویه (گیلویه) معروف به رمیجان (زم میجان) در پشت اصفهان است و قسمتی از ولایتهای استخر و شاپور را فرا میگیرد و از یکسو به بیضاء و از سوی دیگر به اصفهان و از سوی دیگر به حدود خوزستان و از سوی دیگر به منطقه شاپور میرسد و همه شهرها و قوای آن چنان که در عمال اصفهان است. مردم بازرنگان از عمال اصفهان مجاور زم جیلویه‌اند و از رم (زم) شهریار به شمار می‌آیند و از اینان هر کس که در اعمال فارس مسکن است املاک و قوای بسیار و پر نعمت دارند (ابن حوقل ۱۳۵۴؛ ۲۵-۲۹).

یاقوت حموی پنج رم (زم) (حموی ۱۳۴۷؛ ۹۸، ۹۹) و ابوبکر احمد ابن اسحق همدانی چهار رم (زم) ذکر مینماید (همدانی ۱۳۴۹؛ ۱۶۰). ایشان رم (زم) گیلویه را با بازرنگ یکی میدانند (همان؛ ۱۶۰) و مردمان این رموم (زموم) را «کردان» میدانند (همان؛ ۱۶۰).

در این میان دو نکته جالب وجود دارد؛ نخست اینکه برخی نویسندگان مردمان این رموم را اکراد میدانند (۲) و دوم برخی بازرنگ را با جیلویه (زمیجان) یکی میدانند. در تاریخ گزیده به صد خانوار کرد اشاره دارد که در سال ۵۰۰ ه.ق و بهنگام تاسیس سلسله اتابکان از شام به ایران آمدند. وی در ادامه قبایل متعددی را نام می‌برد که از شام به این مناطق آمدند. این اقوام هم اکنون در مناطق مختلف لرستان، چهار محال و کهگیلویه ساکنند.

نکته دوم آنکه استخری در کتاب ارزشمند خود آورده که بین شهریار حاکم بازرنگان و جیلویه (گیلویه) «مصاهرت» افتاد. مصاهرت به معنی عقد ازدواج و داماد شدن است و بنظر می‌رسد ارتباط و هماهنگی میان این دو رم یا قبیله باعث گردید تا برخی این دو رم را یکی بدانند (استخری ۱۳۴۷؛ ۱۳۵).

ابن بلخی در قرن ششم هجری از برخی مناطق آباد نام می‌برد که هم اکنون در محدوده این استان قرار دارند؛ گنبد ملغان؛ صرام؛ بازرنگ؛ سیم تخت؛ بلاد شاپور؛ زیز و کوه جیلویه که همگی در کوره شاپور خوره قرار دارند (ابن بلخی ۱۳۶۳؛ ۱۲۱). وی در مورد کوه گیلویه می‌نویسد که «آبهای روان بسیار و دیهیا داشتست نیکو اما در روزگار فترت و استیلای ملحدان آباد الله سستهم خراب گشت و درختستان میوه‌هاست (ابن بلخی ۱۳۶۳؛ ۱۴۷).

از نیمه قرن ششم هجری با تاسیس سلسله اتابکان لر این مناطق در اختیار اتابکان قرار داشت (تقوی مقدم ۱۳۷۷؛ ۶۴-۴۲) و بخصوص ارتفاعات قسمت شمالغربی کهگیلویه (قلعه مون‌گشت) یکی از اقامتگاههای مهم حاکمان اتابک بود (تقوی مقدم ۱۳۷۷؛ ۴۳). در این زمان کهگیلویه و بویراحمد بسیار آباد بوده و گویا مردمانش شافعی مذهب و سنی بودند (مستوفی ۱۳۶۲؛ ۱۲۷).

در نیمه قرن نهم (۸۲۷ ه.ق) با پایان یافتن حکمرانی اتابکان در ایران (تقوی مقدم ۱۳۷۷؛ ۴۶) بمدت زیادی امنیت و آبادانی در مناطق کوهستانی از بین رفت. منابع نه چندان موثق در اوایل قرن نهم خبر از برخورد تیمور با قبایلی در ارتفاعات شرقی کهگیلویه و بویراحمد (بازرنگ دوره ساسانی و اوایل اسلام) دارد که «بویرها» نام داشتند. این نخستین بار است که ما با واژه «بویر» که نام اقوام ساکن این مناطق است برخورد مینماییم. «بویرها» عمر شیخ بهادر فرزند تیمور را که فرمانروای فارس بود به قتل رساندند و قتل وی لشکرکشی تیمور را که موجب قتل عام بویریها شد بدنبال داشت (بریون ۱۳۶۵؛ ۷۵). با پایان یافتن دوره اتابکان بمدت یک قرن وضعیت سیاسی و جغرافیای تاریخی این منطقه نامشخص است. برخی را عقیده بر این است که پس از سقوط اتابکان روسای طوایف صاحب قدرت شدند و یکپارچگی این مناطق از بین رفت (مینورسکی ۱۳۶۲؛ ۴۴).

با تاسیس سلسله صفویه در اوایل قرن دهم ایران در دوره شاه تهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰) ایران به سیزده ایالت تقسیم شد. ارجان که قبلاً بخشی از فارس بود بعنوان ایالت کهگیلویه و بهبهان رسماً مستقل و توسط افشارها تا سال ۱۰۰۵ ه.ق اداره میشد (تقوی مقدم ۱۳۷۷؛ ۴۹). در این دوران بدلیل وجود امنیت کهگیلویه و بویراحمد در اوج آبادانی بود و موقعیت ویژه‌ای نزد شاهان صفوی داشت. بخشی از این اهمیت بواسطه حضور مردان جنگی و بخشی نیز بواسطه موقعیت ویژه بلاد شاپور (دهدشت کنونی) میباشد که مرکز ارتباطات و تجارت درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای بود. بلاد شاپور از یکسو مرکز

مبادلات تجاری مناطق دشت و کوه‌نشین بود و از طرفی ارتباط تجاری مناطق فارس با خوزستان و خوزستان و مناطق ساحلی خلیج فارس را با مناطق مرکزی ایران (اصفهان) هموار مینمود. در قرن ۱۱ ه.ق اداره کهگیلویه و بهبهان به سادات طباطبایی واگذار شد. در دوره قاجاریه کهگیلویه و بهبهان در اختیار قشقایی‌ها و سپس بختیاریها قرار گرفت و آنان به اداره امور ایالت امور پرداختند و مناطق بویراحمد در اختیار شیراز بود. با روی کار آمدن پهلوی غائله‌های فراوان و ناامنی سراسر کهگیلویه و بویراحمد و مناطق کوهستانی دیگر از جمله ممسنی را فرا گرفت. این ناامنی‌ها تا ۱۳۴۲ طول کشید ولی در سال ۱۳۴۲ دولت چاره کار را در تبدیل کهگیلویه و بویراحمد (مناطق کوهستانی درگیر و ناامن به استثنای ممسنی) به یک فرمانداری کل به مرکزیت دهدشت و چرام دانست و در سال ۱۳۵۵ این مناطق به صورت استان درآمد و یاسوج مرکز قرار گرفت (تقوی مقدم ۱۳۷۷) (غفاری ۱۳۷۸). لذا با انفکاک مناطق کوهستانی غائله پرور از همدیگر که با جغرافیای تاریخی و فرهنگی این مناطق تا حدودی همخوان نبود مشکلات دولت مرکزی فروکش کرد.

نتیجه‌گیری

واژه مرکب کهگیلویه و بویراحمد که امروزه بر جغرافیای سیاسی و اداری (۳) خاصی اطلاق میگردد دارای مفاهیم جغرافیایی، تاریخی و منطقه قومی میباشد. کهگیلویه نه‌آنگونه که دیگران برداشتی سطحی از آن ارایه نمودند که دلالت بر مفاهیم و رویدادهایی دارد که در قرون اولیه اسلامی در این جغرافیا اتفاق افتاده است و لذا بخشی از هویت تاریخی و فرهنگی مردمانی است که در این نواحی ساکنند. بررسی جغرافیای تاریخی مناطق مرتفع کوهستانی بین دشت‌های فارس و جلگه خوزستان بیانگر آنست که این منطقه وسیع کوهستانی در دورانه‌های مختلف تاریخی پس از فتح ایران بدست مسلمانان همواره از یک ساختار و محدوده ثابت نسبی قلمروی برخوردار بوده است. بگونه‌ای که هم‌اکنون محدوده استحقاقی استان کهگیلویه و بویراحمد با بخشهای وسیعی از دو ولایت قبادخوره (ارجان) و بازرنگ دوره ساسانی و گیلویه (جیلویه) و بازرنگ دوره اوایل تا قرون میانی اسلامی مطابقت دارد. این مطابقت تا دوره پهلوی همچنان پابرجا بود لیکن شرایط نامناسب امنیتی را که ساکنان این نواحی برای دولت مرکزی ایجاد کردند باعث گردید تا بخشهایی از آن متزع گردد و این انتزاع بدون در نظر گرفتن بافت و جغرافیای تاریخی و فرهنگی این مناطق بوده است. یکی از عوامل موثر بر طولانی مدت بودن این مطابقت ویژگی‌های محیطی و طبیعی این نواحی است که با مناطق اطراف خود بخصوص دشتهای فارس و جلگه خوزستان متفاوت میباشد لذا شیوه‌ها و الگوی معیشت، نظام سیاسی و اجتماعی حاکم و تفاوت فاحش نگرش‌های فرهنگی و اقتصادی ساکنان این نواحی با دو منطقه متفاوت طبیعی مجاور موجبات همخوانی و هماهنگی وسیعی میان ساکنان این قلمرو را پدید آورده است که بدلیل کندی‌بودن روند تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در مناطق کوهستانی و بعضاً راکد بودن این الگوها که اصطلاحاً به مناطق بسته فرهنگی شهرت دارند، ویژگی‌ها و الگوها در این مناطق تا گستره وسیعی از زمان ثابت بماند. پس در این الگوی تا حدی

ثابت جغرافیای تاریخی این مناطق عوامل درونی موثر بوده است و لذا تاثیر گذاری عوامل بیرونی را تا مدت زمان زیادی کاملاً کنترل نموده است لیکن در دوره پهلوی سرانجام عوامل بیرونی بر عوامل درونی که دازای پشتوانه چندین ساله بودند چیره شد.

توصیه

شناخت جغرافیای تاریخی سرزمینها و آنچه در گذر زمان در این مناطق رخ داده است برای درک درست ما از آنان ضرورتی انکارناپذیر است. نامهای جغرافیایی عمدتاً برخاسته از مسایلی همچون اساطیر، مذهب، تاریخ، جغرافیا، آب و هوا، رودها، کوهها، چشمه ها، نژاد، قومیت، شخصیت ها، جمعیت، مرگ و میر و میباشد که قاعدتاً به بسیاری از پرسشها و ابهامات مختلف پاسخ دهند. پیشنهاد می گردد در راستای ثبت و ضبط این نامها و جلوگیری از رنگ باختن، فراموشی و جایگزین شدن این نامها - که اتفاقاً در نگاه بسیاری از مدیران توسعه گرای امروز کشور ما ضرورت دارد - پژوهشهای وسیع، دامنه دار و روشمندی با همکاری مراکز دانشگاهی و سازمانهای متولی و مسئول در سراسر کشور سازماندهی و اجرا گردد تا شاهد از بین رفتن این گنجینه ارزشمند نباشیم.

پی نوشتها

(۱) حدود العالم من المشرق الى المغرب قدیمترین کتاب جغرافیای تاریخی به زبان پارسی است که به سال ۳۷۲ ه. ق نگاشته شده و مولف آن نامعلوم است.

(۲) گزارش مستوفی در تاریخ گزیده باعث شده تا برخی محققین و نویسندگان مردمان این مناطق را به لحاظ نژادی کرد بدانند و تاریخ گزیده را منبع خویش بدانند در حالیکه این مسئله به دلایل متعدد مخدوش است. نخست آنکه نامها و اسامی با گذشت زمان دچار تغییر میشوند و این واژه از این قاعده مستثنی نیست و از طرفی ریشه شناسی و تبیین واژه ها میازمند تحقیقات زبانشناختی است. دوم؛ مورخان و جغرافیا نویسان گروههای صحراگرد و کوچرو را اکراد قلمداد مینمودند و منظور آنان لزوماً مردمان کرد نژاد نبود (لمبتون ۱۳۶۲؛ ۱۹۸۰) زیرا گزارش استخری بخوبی چنین مسئله ای را نشان میدهد (استخری ۱۳۴۷؛ ۱۹۶۰). سوم صرف وجود اشتراکات زبانشناختی و فیزیولوژی میان مردم لر و کرد در این باره نمیتوان رای داد. چهارم شاید بازگشت آندسته از لرهایی که در قرون مختلف از جمله در خلال جنگهای صلیبی به منطقه شام سفر کردند موجبات آغاز چنین اظهار نظرهایی باشد. برای اطلاع بیشتر بنگرید در تاریخ سیاسی کهگیلویه، مصطفی تقوی مقدم، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، تهران.

(۳) در طی چند سال گذشته بحثهای وسیعی در سطح استان کهگیلویه و بویراحمد مبنی بر ضرورت تغییر نام استان بدلیل گنگ و نارسا بودن، نامفهوم، طولانی بودن و غیر قابل تلفظ بودن طرح گردید. در سال

۱۳۸۳ مسئولین توسعه‌گرای سیاسی و فرهنگی این استان در اقدامی هماهنگ و مبتنی بر توسعه (؟) اقدام به انجام یک نظرسنجی وسیع در سطح استان نمودند که گویا نتیجه آن موافقت قطعی عمومی در ضرورت تغییر نام استان اعلام گردید؟ حال آنکه نام این استان روایت بیش از هزار و اندی سال تاریخ، فرهنگ، نژاد و جغرافیای تاریخی آنست.

فهرست منابع و مآخذ

- (-) آمیه. پی‌یر، تاریخ عیلام، شیرین بیانی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، تهران.
- (-) ابن بلخی. -، فارسنامه، بکوشش گ. لسترنج و ر. نیکلسون، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، تهران.
- (-) ابن حوقل. ابولقاسم محمد، صوره الارض، جعفر شعار، امیر کبیر، ۱۳۴۵، تهران.
- (-) ابن خردادبه. المسالك و الممالك، ترجمه حسین قره‌چانلو، ۱۳۷۰، ؟، تهران.
- (-) ابن فقیه. احمد ابن اسحاق همدانی، مختصر البلدان، ح مسعود، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، تهران.
- (-) استخری. ابواسحاق ابراهیم، مسالك و ممالك، ترجمه محمد قشری، بنیاد دکتر افشار، ۱۳۴۷، تهران.
- (-) امام شوشتری. سید محمد علی، تاریخ و جغرافیای خوزستان، امیر کبیر، ۱۳۳۲، تهران.
- (-) امان اللهی بهاروند. سکندر، قوم لر، آگاه، ۱۳۷۰، تهران.
- (-) بریون. مارسل، منم تیمور جهانگشا، ذبیح الله منصوری، مستوفی، ؟، تهران.
- (-) پیر نیا. حسن، تاریخ ایران باستان، ابن سینا، ۱۳۴۴، تهران.
- (-) تقوی مقدم. مصطفی، تاریخ سیاسی کهگیلویه، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، تهران.
- (-) حسینی فسایی. میرزا حسن، فارسنامه ناصری، امیر کبیر، ۱۳۶۲، ج دوم، تهران.
- (-) حموی. یاقوت، برگزیده یاقوت حموی، محمد پروین گنابادی، ابن سینا، ۱۳۴۷، تهران.
- (-) رجبی. نوروز، بررسی باستانشناختی دشتک میانکوهی دیشموک و دره لیراب، شمال غربی استان کهگیلویه و بویراحمد، زاگرس جنوب غربی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۲، تهران.
- (-) رجبی. نوروز، میراث فرهنگی؛ چالشها، رویکردها و راهکارها، نخستین همایش توسعه فرهنگی استان کهگیلویه و بویراحمد (سند چشم انداز بیست ساله)، مرداد ۱۳۸۴، یاسوج.
- (-) صراف. محمد رحیم، جام برنزی کیدین هوتران مکشوفه از ارجان بهبهان، مجله اثر، شماره ۱۷، میراث فرهنگی، ۱۳۶۹، تهران.
- (-) صراف. محمد رحیم، نقوش برجسته ایلامی، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۲، تهران.

- (- غفاری. یعقوب، تاریخ اجتماعی کوه گیلویه، گلها، ۱۳۷۸، اصفهان.
- (- فرای. ریچارد نلسون، تاریخ باستانی ایران، مسعود رجب نیا، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، تهران.
- (- فون گال. هوبرتوس، جنگ سواران، نجد سمیعی، نسیم دانش، ۱۳۷۸، تهران.
- (- گاوبه. هاینس، ارجان و کهگیلویه، سعید فرهودی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷، تهران.
- (- لسترنج. کی، سرزمینهای خلافت شرقی، محمود عرفان، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، تهران.
- (- لمبتون. آ، تاریخ ایلات ایران، علی تبریزی، آگاه، ۱۳۶۲، تهران.
- (- مستوفی. حمدالله، تاریخ گزیده، عبدالحسین نوایی، امیر کبیر، ۱۳۶۴، تهران.
- (- معین. محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۷، تهران.
- (- مقدسی. محمد ابن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، علینقی منزوی، مولفان و مترجمان، ۱۳۶۱، تهران.
- (- مورتگات. آنتون، هنر بین النهرین باستان، ز. باستی و م. صراف، سمت، ۱۳۷۷، تهران.
- (- مینورسکی. ولادیمیر، لرستان و لرها، س. بهاروند و ل. بختیاری، بابک، ۱۳۶۲، تهران.
- (- هینس. والتر، دنیای گمشده عیلام، فیروز فیروزنیا، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، تهران.
- (- یاسمی. رشید، کرد و پیوستگی نژادی او، ابن سینا، بی تا، تهران.
- (- -، -، حدود العالم من المشرق الى المغرب، تصحیح و حواشی م. میراحمدی و غ. ورهرام، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲، تهران

-) Henning, W.B. The monuments and inscription of Tang-i-sarvak, Asia maior II , 1952.

-) Poots, D. The archaeology of Elam, 1999, Cambridge university press.